

بررسی اندیشه‌های ایرانشهری در مرزبان‌نامه

دکتر بیژن ظهیری ناو، فرزند فرزنی^۱، مرتضی هادیان^۲
(تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۰۳، تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۱/۲۱)

چکیده

مرزبان‌نامه یکی از شاهکارهای کلاسیک ادبیات فارسی است که به واسطه پیوند عمیق و اثر بخشش با فرهنگ و هویت ایرانی سرشار از اندیشه‌های ایرانشهری است. در این پژوهش سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانشهری را که در لابه‌لای افسانه و حکایت‌های مرزبان‌نامه نظیر: شاهی آرمانی، همبستگی دین و فرمانروایی، عدالت، آرمانشهر، راستی و اشته و... آمده مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در اندیشه ایرانشهر پادشاه مهمترین رکن اصلی جامعه است به گونه‌ای که آن را نماینده خدا بر روی زمین می‌دانستند؛ زیرا معتقد بودند که جامع صفات الهی است بدین ترتیب از دو جنبه الهی و انسانی برخوردار بوده است. پادشاه در اندیشه ایرانشهر علاوه بر تأیید الهی باید از دانش، خرد، فره ایزدی، و دیگر بایستگی‌های پادشاهی از جمله؛ نژاد و تبار، عدالت و غیره برای مشروعیت بخشیدن پادشاهی خود برخوردار باشد. از این رو در این پژوهش سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانشهری و بایستگی‌های شاهی آرمانی را که در کتاب مرزبان‌نامه آمده مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

شاهی آرمانی، مرزبان‌نامه، عدالت، فره ایزدی، اشته، خرد

۱ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی - zahirinav@yahoo.com

۲ - کارشناس ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی - farzadfarzi@gmail.com

۳ - کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات تهران - M_hadayan@yahoo.com

مقدمه

مرزبان‌نامه اثری ادبی و اخلاقی است و از شاهکارهای ادبیات فارسی است که مشتمل بر حکایات و تمثیلات و افسانه‌های حکمت آمیز به طرز و اسلوب کلیه و دمنه از زبان حیوانات است. مؤلف اصلی این کتاب اسپهبد مرزبان بن رستم شروین از شاهزادگان طبرستان است که در اواخر قرن چهارم هجری به زبان طبری آن را تألیف کرده و اصل آن اکنون از بین رفته است. از این کتاب ارزشمند دو ترجمه و تحریر در دست است؛ نخست قاضی محمد ملطیوی در سال ۵۹۸ آن را به پایان برده و آن را روضه‌العقول نامیده است. چند سال بعد از ملطیوی سعدالدین وراوینی بین سال‌های (۶۰۷-۶۲۲) گویا بدون اطلاع از کار وی به ترجمه و تحریر دیگری از مرزبان‌نامه که شامل یک مقدمه و نه باب به نثر مصنوع پرداخت و آن را مرزبان‌نامه نامید. کتاب مرزبان‌نامه که اشخاص و عناصر آن به صورت فابل‌اند یک اصول اخلاقی یا تجربه‌ی انسانی را با حکمت عملی درآمیخته و حیواناتی که در این داستان‌ها هستند کردار و رفتارشان سمبل گروه یا افرادی از اجتماع هستند. درباره این کتاب ارزشمند باید گفت که هر چند وراوینی در قرن هفتم یعنی در دوران حکومت اسلامی آن را ترجمه کرده و پر از واژگان و اشعار و امثال تازی است؛ اما سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانشهری در آن کاملاً آشکار و واضح است و

اصل ایرانی بودن آن از چند جنبه قابل بررسی است. در بررسی تمام داستان‌های آن حتی یک اسم تازی که داستان درباره آن باشد به چشم نمی‌خورد، بلکه اسامی که در آن وجود دارد مانند: هنبوی با ضحاک، خره‌نا با بهرام، اردشیر با دانای مهران‌به ... از ایرانی بودن آن حکایت دارد. همچنین مکان‌هایی که نشان از قلمرو اسلامی در آن باشد به چشم نمی‌خورد. بنابراین به نظر می‌رسد رابطه بین اندیشه‌های ایرانشهری در کتاب مرزبان‌نامه اتفاقی و مبهم نیست، بلکه رابطه‌ای عمیق و آگاهانه است. از این رو با بررسی این رابطه مؤلفه‌ها و مختصات اندیشه‌های ایرانشهری را که در متون و کتیبه‌های ایران باستان آمده با اندیشه‌ها ایرانشهری در مرزبان‌نامه مورد بررسی و تطبیق قرار می‌دهیم تا بتوان تصویری روشن و شفاف از این نوع رابطه ارائه کرد.

رکن اصلی اندیشه ایرانشهری که از جایگاه معنوی و ویژه‌ای در جهان‌بینی اعتقادی و آرمان‌گرایی سیاسی جامعه ایرانی برخوردار است نهاد شاهی یا شهریار است که مهم‌ترین مشخصه آن در اندیشه و خرد سیاسی ایرانی نیروهای ماورای طبیعی شهریار و تأیید الهی اوست که به صورت «قرّه» از آن تعبیر شده‌است. اندیشه سیاسی ایرانشهری یکی از عوامل تداوم حیات سیاسی و فرهنگی ایران زمین به شمار می‌رود و تأمل جدی درباره هویت تاریخی

و فرهنگی ایرانیان از مجرای تحلیل تداوم اندیشه سیاسی ایرانشهری قابل فهم‌تر است. در اندیشه ایرانشهری شاهنشاه در رأس تمام نهادها، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی قرار دارد و در نظر ایرانیان نماینده خدا بر روی زمین است. این مطلب را می‌توان در لابه‌لای آثار و سنگ نوشته‌هایی که از شاهان هخامنشی بر جای مانده است استنباط کرد؛ که آنان پادشاهی و نیز همه‌ی کارهای بزرگ خود را از عنایات و بخشش اهورامزدا خدای خود دانسته‌اند. زیرا ایرانیان معتقد بودند که خدا پرتویی از روشنایی خود یعنی «فرّه» را در وجود پادشاه قرار داده و زمام امور مملکت را بدست وی سپرده است تا بر پایه عدالت و دادگستری بر مردم حکم راند و جامعه را از نیروهای اهریمنی به دور نگاه‌دارد و هر گاه بر مردم ظلم و ستم کند فرّه از وی دور می‌شود و حکومتش به زوال و تباهی می‌انجامد. بنابراین در اندیشه سیاسی ایرانشهری پادشاه عامل تعیین‌کننده است و دگرگونی‌های جهان تابعی از دگرگونی‌های سرشت شاهی است؛ از این رو در دین و آیین مزدیسنا انسان به عنوان اشرف مخلوقات دانسته شده که جامع صفات را داراست اما در این میان پادشاه دارای شخصیت والا و خداگونه‌ای است همه صفات و ویژگی‌های آدمیان را در خویشتن کرده‌آورده است «آفریدگار آدمی را چنان آفرید که همه ویژگیها و راستاها (= جنبه‌های) همه آفریدگان دیگر در او یکجا گرد آمده است؛ و آدمی، شکل

(xdesak) گیتوی (gitikieh یا مادی) اورمزدا است. نیروی ویژگی‌های همه آدمیان در یک شاه نیک یگانه، در شاه کشورها گرد آمده است»^۱ علاوه بر این در اندیشه‌های ایرانی از دو گونه شاهی سخن به میان آمده است «شاهی خوب» و «شاهی بد» که این دو شاهی در تضاد یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ زیرا شاهی خوب شاهی سپند و مینوی است که مظهر و جامع صفات الهی است چنین شاهی هر چه کند به خواست و تأیید الهی است و دارای ویژگی‌هایی چون: راستی، عدالت، گرایش به نیکی، خرد، فرّه ایزدی، عامل خیر و سعادت و غیره است. شاهی بد نماینده اهریمن که به ناحق بر مسند شاهی تکیه زند و از ویژگی‌های آن دروغ‌گویی، ظلم و ستم، ناراستی، بی‌عدالتی، زشتکاری، خشکسالی و... است. بنابراین در ایران باستان پادشاه خاستگاه تمام بدیها و خوبی‌ها است و اگر به خوبی گراید افراد جامعه در رفاه و آسایش و آبادانی روزگار می‌گذرانند و اگر به بدی گراید نادانی، فساد، دروغ‌گویی، ویرانی و ... در پی آن می‌باشد.

بحث و بررسی اندیشه‌های ایرانشهری در مرزبان‌نامه

شاهی آرمانی در مرزبان‌نامه

چنان که گفته شد در جامعه ایران باستان شاه از اهمیت و قداست ویژه‌ای برخوردار بوده که سر رشته تمام امور به وی ختم می‌شده است؛ به گونه‌ای که شاه خود را نماینده خدا بر زمین

۱- (ثاقب فر، ۱۳۷۷: ۲۷۹).

می‌داند و باید بر ظاهر و باطن مردم با علم و دانش خویش فرمانروایی کند. از طرف دیگر مسئول تأمین امنیت جامعه را بر عهده داشت؛ زیرا «شاه فرمانده کل قوا و نیز پرستاری بود که ایزدان جنگ را با نیایش و نیاز به یاری خود برمی‌انگیخت، رئیس مملکت به معنای وسیع کلمه بود و بقای مملکت را با نظارت و شرکت در آیین‌های کشوری تأمین می‌کرد. تصور این جامعه ایرانی بدون وجود او که به طور خلاصه مسبب و نگهدارنده نظم خاص همه چیز بود، بتواند سر کند، تصویری محال بود» حتی در جامعه آرمانی افلاطون شاه و نهاد شاهی از اهمیت والایی برخوردار است به طوری که در مقایسه و مطابقت طبقات اجتماعی با پیکره‌ی انسان شاه را در پیکره اجتماعی به منزله‌ی سر نسبت به دیگر اعضا دانسته‌است «جامعه آرمانی افلاطون از سه طبقه تشکیل می‌شود

۱. حاکمان: که در پیکره اجتماع به منزله‌ی «سر» اند و فضیلت خاص آن‌ها «حکمت» است
 ۲. رزمیاران: که در پیکره اجتماع به منزله‌ی «سینه» اند و فضیلت خاص آن‌ها «شجاعت» است

۳. پیشه‌وران: که در پیکره اجتماع به منزله‌ی «شکم» اند و فضیلت خاص آن‌ها «عفت» است» در نوشته‌های پهلوی نیز از مقایسه میان طبقات اجتماعی و اندام‌های انسان سخن به

میان آمده‌است: «در دینکر ضمن گفتگو از برتری دینیاران بر طبقات دیگر، دینیاری با «سر»، رزمیاری با «دست»، کشاورزی با «شکم»، و دستورزی با «پا» مقایسه شده است»^۱ در مرزبان‌نامه به این موضوع که از اندیشه‌های ایران باستان است اشاره شده و به مقایسه میان طبقات اجتماع با پیکره انسان پرداخته شده‌است؛ هم‌چنان که سر «شریف‌ترین عضو» برای پیکره انسان شمرده می‌شود پادشاه نیز همان منزلت سر را برای پیکره اجتماع دارد. در مرزبان‌نامه آمده که «پادشاه مثلاً منزلت سر دارد و ایشان [کارگزاران و گماشتگان] مثابت تن و اگر چه سر شریف‌ترین عضو است از اعضا هم محتاج‌ترین عضو است با اعضا، چه در هر حالتی تا از اعضا آلتی در کار نیاید، سر را هیچ غرض بحصول نیبوندند و تا پای رکاب حرکت نجنباند، سر را هیچ مقصدی رفتن ممکن نگردد و تا دست هم عنان ارادت نشود سر بتناول هیچ مقصود نتواند یازید؛ پس همچنانکه سر را در تحصیل اغراض خویش سلامت و صحت جوارح شرط است از مبدأ آفرینش هر یک عملی را متعین، پادشاه را کارگزاران و گماشتگان باید که درست رای و راستکار و ثواب اندوز... باشند» بنابراین در مرزبان‌نامه نیز با آوردن کلماتی مانند «سر»، «دست»، «پا» «تن» پیکره اجتماع را مانند متون ایران باستان با پیکره انسان مقایسه و مطابقت کرده و معتقد است که پادشاه علاوه بر

۱- (ادی، ۱۳۸۱: ۶۷).

۲- (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۳۹).

۳- (همان: ۴۵).

این که شریف‌ترین عضو جامعه شمرده می‌شود؛ اما در عوض نیازمندترین عضو از اعضای جامعه است؛ زیرا رعیت بی‌پادشاه و پادشاه بی‌رعیت دوام نخواهد داشت از طرف دیگر جامعه برای حفظ بقای خود نیاز به هماهنگی دارد و این هماهنگی برعهده پادشاه می‌باشد بنابراین در مرزبان‌نامه هماهنگی افراد جامعه را با هماهنگی میان اعضای بدن مقایسه می‌کند.

در اندیشه ایران باستان پادشاهی موهبتی ازلی است و هر کسی به محض کوشش و طلبیدن نمی‌تواند به مقام پادشاهی برسد، بلکه باید از تأییدات الهی و فره ایزدی برخوردار باشد. در ایران باستان «اختصاص معبد آناهیتا و یاری خواهی از اهورامزدا، در جریان مراسم [اعطای مقام سلطنت] تجلی آیینی حق سلطنت بوده است»^۱ در سنگ‌نوشته‌هایی که از شاهان هخامنشی از آریارمنه تا اردشیر سوم همه پادشاهی خود را از یاری و عنایت اورمزدا دانسته‌اند و به جنبه الهی پادشاه اشاره کرده‌اند. آریارمنه گوید: «این کشور پارس که من دارم، که اسبان خوب و مردمان خوب دارد، به خواست اورمزدا من شاه این کشورم»^۲.

در مرزبان‌نامه نیز به جنبه الهی پادشاه اشاره شده که پادشاه باید از تأیید الهی برخوردار باشد تا بتواند به حکومت خود مشروعیت ببخشد. در باب اول «خطاب دستور با ملک‌زاده» دستور

چنین به عنایت ازلی پادشاه اشاره می‌کند «این تصور در سر ایشان افتاده است که سروری و فرماندهی کاریست بهر بی‌سر و پائی رسد و به مجرد کوشش و طلبیدن و جوشش و طپیدن دست ادراک به دامن دولت توان رسانید... و ندانند که پادشاهان برگزیده آفریدگار و پرورده پروردگارند»^۳. همچنین در باب هفتم در شیر و شاه پیلان آمده است «پادشاهان بتأیید الهی و توفیق آسمانی مخصوص‌اند»^۴. پادشاه در مرزبان‌نامه مانند اندیشه ایرانشهری دارای قدرت مطلق و اختیار تام بوده‌است به طوری که «تمام درجات تحتانی را به زیر حمایت خود می‌گرفت و اراده‌ی قاهرانه‌ی خود را ابتدا به عنوان وارث امتیاز و اختیارات زیرین، ثانی به عنوان مظهر اهورامزدا بر روی زمین بر همه درجات تحمیل می‌کرد؛ و همه افراد از بزرگ و کوچک، غلامان فرمانبردار و بندگان او محسوب می‌شدند»^۵. پادشاه چون خورشیدی رخشنده در آسمان حکومت و فرمانروایی می‌درخشد آن گونه که خورشید در مرکز جهان هستی قرار دارد همه اجرام آسمانی و زمینی را منور می‌سازد و حیات همه چیز منوط به وجود اوست. هر تصمیمی که پادشاه می‌گیرد به اراده اهورامزدا است و هرگز نباید مطیع هوای نفسانی باشد. بنابراین شاه صاحب کل زندگی بشر بوده به گونه‌ای که نظر و نیت وی بر نظام طبیعی تأثیر مستقیم داشته

۳- وراوینی، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۷.

۴- (همان: ۴۶۲).

۵- (احتشام، ۲۵۳۵: ۲۲).

۱- ویسهوفر، ۱۳۸۰: ۵۰.

۲- (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۱۰).

است تا جایی که هر تغییری که بر نظر و دل پادشاه رخ می‌داد در طبیعت نیز نمود پیدا می‌کرد؛ زیرا معتقد بودند که «زمانه در دل پادشاه نگرَد تا خود او را چگونه ببیند، به هر آنچه او را میل باشد، مایل گردد: «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ» و گفته‌اند: تا ایزد، تعالی دولت بخشیده از قومی باز نستاند، عنان عنایت پادشاه از ایشان برنگرداند»^۱. در باب اول «داستان خرّه‌نامه با بهرام گور» به این موضوع که از اندیشه‌های مهم ایرانشهری است اشاره شده که بیانگر تأثیر نیت پادشاه در نظام طبیعی است. این افکار ایرانشهر در قالب این داستان چنین آمده‌است: بهرام گور روزی به عزم شکار بیرون می‌رود باد سختی می‌وزد و ابر تیره‌ای آسمان را می‌پوشاند و اطرافیان از هم جدا می‌شوند سرانجام بهرام به خانه دهقانی فرود می‌آید و دهقان آن چنان که بایسته و شایسته پادشاه است از وی پذیرایی نمی‌کند بهرام گور «تغییری در باطنش پدید آمد و خاطر بدان بی‌تفاوتی ملتفت گردانید»^۲. وقتی که شیر گوسفندان را می‌دوشند شبان کم شدن شیر گوسفندان را به خرّه‌نامه خبر می‌دهد خرّه‌نامه در علت کم شدن شیر گوسفندان چنین می‌گوید «ممکن است که پادشاه ما را نیت با رعیت بد گشتست و حسن نظر از ما منقطع گردانیده، که در قطع ماده شیر گوسفندان تأثیر می‌کند و إِذَا هَمَّ الْوَلِيُّ بِالْجَوْرِ عَلَى الرَّعَايَا أَدْخَلَ اللَّهُ النِّقْصَ

فِي أَمْوَالِهِمْ حَتَّى الضَّرُوعَ وَ الزَّرُّوعَ»^۳. سرانجام تصمیم می‌گیرند که در تعهد به مهمان بکوشند. وقتی که به مهمان «بهرام» خدمتی شاهانه به جای می‌آورند عنان عنایت پادشاه به جانب آن‌ها روی آورد و شبان روز بعد وقتی که از دشت باز آمد از کثرت شیر گوسفندان خبر داد.

بدین ترتیب در جامعه ایرانشهری زمام امور همه چیز به دست پادشاه است و با «حسن نظر» عامل خیر و سعادت می‌شود و هرگاه نیتش با رعیت بد کند در مال و خواسته آنان کاستی پدید می‌آورد از این روست که پادشاه عنصر اصلی جامعه ایرانشهر به شمار می‌رود که در نظام طبیعت تأثیر می‌کند و دگرگونی‌های جهان را تابع نظر و سرشت وی دانسته‌اند.

نژاد و تبار

یکی دیگر از بایستگی‌های شاهی آرمانی در اندیشه‌های ایرانشهری تبار و نژاد است. در میان ایرانیان کسی می‌تواند به مقام پادشاهی برسد که تبار و نژاد آریایی داشته باشد. هویت و نژاد ذاتی است نه اکتسابی و بر شمردن نژاد و تفاخر بدان در کتیبه‌های شاهان هخامنشی بسیار به چشم می‌خورد و سه اصل کلی برای شاهان ایرانی معین کرده‌بودند «الف- پدر شاه هخامنشی باشد، ب- مادر شاه هخامنشی باشد، د- اگر مادر شاه از خاندان شاهی نیست، لااقل

۳- «و چون فرمانروا بستم به زیر دستان آهنگ گنک کند، خداوند در مال و خواسته آنان کاستی پدید آرد تا شیر پستان‌های گوسفندان و کشته‌اشان»

۴- (همان: ۶۱).

۱- (روایندی، ۱۳۸۳: ۵۸).

۲- (همان: ۶۰).

از خون یکی از هفت خانواده‌ی بزرگ پارس باشد»^۱.

در مرزبان‌نامه در خلال داستان‌های آن به اهمیت نژاد و تبار توجه شده‌است. در باب ششم «در زیرک و زروی» وقتی که زیرک می‌خواهد پادشاه جنگل شود خرگوش در میان حاضرین به پادشاهی زیرک به دلیل نداشتن نژاد و نسبی پاکیزه که آن را از بایستگی فرمانروایی دانسته چنین اعتراض می‌کند «عجب از شما ابلهان می‌دارم که بی‌اندیشه بر چنین کاری اجماع و اتفاق روا می‌دارید و نمی‌دانید که مردم هنگام مداجات چون بمهاجات یکدیگر را بنکوهند، به سگ مانده کنند و بخساست و فرومایگی او مثل زنند و او در گوهر خویش چنان ناقص افتادست که صاحب شریعت، عَلَيْهِ الصَّلوةُ و السلام، دهان‌زده او را از روی استنکاف بهفت آب و خاک شستن می‌فرماید و جلد او بهیچ دباغت حکم طهارت نگیرد و تنن ردیلتی که در آب و گل او سرشته شدست، بهیچ خصلتی و فضیلتی زایل نشود... و از لوازم استعداد پادشاهی اول نسبی طاهر ست که اگر ندارد هرچ ازو آید بنوعی از نقصان آلوده باشد»^۲. در باب هفتم مرزبان‌نامه «در شیر و شاه پیلان» وقتی که شاه پیلان از هنج درباره عزیمت لشکر کشیدن به ولایت شیر می‌پرسد هنج درباره اصل و نسب شیر می‌گوید «شیر پادشاهیست پادشاه‌زاده از محتد اصیل و

منشأ کریم و ائیل، شهریاری و فرمانروایی بر سیاع آن بقا از آباء کرام او را موروث مانده و بکرایم آثار عادات آثار مکتسبات خویش با آن ضمّ گردانیده»^۳. بنابراین داشتن نژاد و تبار اصیل از لوازم مهم شاهی آرمانی شمرده می‌شود. در مرزبان‌نامه چنانکه گفته شد آمده‌است که «این تصور در سر ایشان افتاده‌است که سروری و فرماندهی کاریست بهر بی‌سر و پائی رسد»^۴. نکته ظریف و جالبی که در مطالب بالا آمده‌است «بی‌سر و پا» یعنی کسی که نژاد و الایی ندارد چون ایرانیان برای نژاد اصیل اهمیت بسیاری قائل بودند و حتی برای حفظ و خلوص نژاد به ازدواج با محارم خویش تن می‌دادند؛ همین امر باعث گردید که داشتن نژاد اصیل یکی از لوازم و بایستگی‌های پادشاهی محسوب شود.

فره ایزدی

یکی دیگر از بایستگی‌های شاهی آرمانی که در اندیشه‌ایران‌شهری به کرات از آن سخن به میان آمده و مشروعیت و تأیید الهی پادشاهی را در برداشت مقوله فره ایزدی است «فر» یا «فره» فروغی است ایزدی به دل هر که بتابد از همگنان برتری می‌یابد. از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی برسد، برازنده تاج و تخت گردد و آسایش‌گرو دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد. همچنین از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و

۱- (ادی، ۱۳۸۱، ۷۰).
۲- (ورائینی، ۱۳۸۳: ۴۲۳-۴۲۴).

۳- (همان: ۴۶۴-۴۶۵).
۴- (همان: ۵۸).

روحانی آراسته شود و از سوی خدا برای راهنمایی مردم برانگیخته گردد»^۱ در اندیشه ایرانشهری نیز کسی شایسته احراز مقام سلطنت را دارد که از این نیروی خجسته و مینوی برخوردار باشد. زیرا «فرّ ایزدی نیرویی خجسته و مینویی است، نگهبان پادشاهان و پهلوانان ایرانی، که فرمانروایی بر ایرانشهر در گرو آن نهاده شده است. هیچ فرمانروایی نمی‌تواند بی‌پشتیبانی و یآوری فرّ، به داد و درست بر ایران فرمان براند... فرّ جز به دادگستران و مردم دوستان و مزدا پرستان نمی‌تواند پیوست»^۲. بنابراین فرّ در وجود کسی به ودیعه نهاده می‌شود که از بهترینان و برگزیدگان الهی باشد چنان که در پشت سر برخی از پادشاهان فرّ ایزدی به صورت هاله‌ای از نور مشاهده می‌شود و گاه به صورت نور در چهره برگزیدگان حق می‌درخشد «جامه‌ای از برق ربوبیت که شهریار را در مجد و شکوه می‌پیچد و رؤیایا و الهاماتش را به کمال می‌رساند»^۳ (لازمه بهره‌مندی از این فروغ این است که آدمی درون خود را از زشتی‌ها و پلشتی‌ها و به طور خلاصه نیروهای اهریمنی پاک سازد تا صفات بد و ردایل جای خود را به فضایل و خوبی‌ها بدهند و تا زمانی که به صفات اهورایی آراسته باشد فرّ از او جدا نمی‌شود زیرا این نیروی اهورایی بر کسی بتابد تا زمانی پایدار است که به داد و دهش آراسته باشد و هر گاه

از راستی و آیین الهی روی بر تابد فرّ از وی جدا می‌شود. به هر حال فرّ نیرویی شکوهمند و شکست‌ناپذیر است و در آرا و اندیشه‌های ایرانیان اهمیت بسیاری داشته است و مفهوم این نیروی اهورایی در مرزبان‌نامه در ابعاد گوناگونی قابل تعمق و بررسی است که به چند مورد آن اشاره خواهد شد:

فرّ ایزدی به صورت تابش نور

در باب دوم مرزبان‌نامه آمده «آورده‌اند که ملکی بود از ملوک سلف، شش فرزند خلف داشت... فرزند مهترین که باقعه‌القوم و واسطه‌العقد ایشان بود، اسرار فرّ ایزدی از اسرار جبهت او اشراق کردی و نور نظر الهی از منظر و مخبر او سایه بر آفاق انداختی»^۴ در اینجا به طور واضح به فرّ ایزدی که از اندیشه ایرانشهری است اشاره دارد. زیرا در اندیشه ایرانشهری درباره فرّ آمده است «و آن نوری که معطی تأیید است، که نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد، در لغت پارسیان خره گویند و آنچه ملوک (را) خاص باشد، آن را کیان خره گویند»^۵. بنابراین در مرزبان‌نامه نیز نور فرّ ایزدی بر جبین نقش می‌زند و ظاهر و باطن شخص فرهمند را فرا می‌گیرد از این رو در مرزبان‌نامه کلمه اشراق آمده چون فرّ از ریشه اوستایی هور^۶ به معنی تابیدن و درخشیدن است و خورشید مهمترین نشانه فرّ بوده است. در باب پنجم مرزبان‌نامه «در داستان خسرو

۴- (وراوینی، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۶).

۵- (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۹۴).

۶- (huar)

۱- (پورداد، ۱۳۵۶: ۳۱۵).

۲- (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۳۵).

۳- (کرین، ۱۳۸۴: ۲۴).

این سجایای اخلاقی خردمند بودن و استواری و شایستگی و استعداد پادشاهی که به صورت بالقوه در نهاد و سرشت فرزندان پادشاه به ودیعه نهاده شده است تا در زمان مناسب به فعلیت برسد و سعادت سلطنت نسیب شاهزادگان گردد. در مرزبان نامه پاره‌ای دیگر از ویژگی‌ها شخص فرهمند که به صورت سجایای اخلاقی آمده عبارتند از: رادمنشی، خوش خلقی، مقام و پایگاه بلند داشتن، پاک و از آلودگی به دور بودن، تیزهوشی نخبه و تبار نیکو داشتن از این رو در مرزبان نامه درباره فرزندان پادشاه می‌گوید که «همه به سماحت طبع و سجاحت خلق و نباهت قدر و نزاهت عرض مذکور و موصوف».^۴

فرّه ایزدی به صورت سایه

در باب اول مرزبان نامه آمده است «و ندانند که پادشاهان برگزیده آفریدگار و پرورده پروردگارانند و آنجا که مواهب ازلی قسمت کردند، ولایت ورج الهی بخرج رفت، اول همای سلطنت سایه بر پیغامبران افکند پس بر پادشاهان، پس بر مردم دانا».^۵ در این جا نیز واضح است که منظور از ولایت ورج الهی همان حکم و سلطه فرّه ایزدی است که در قالب سایه هما تمثل می‌یابد زیرا در اعتقادات ایرانیان باستان به این موضوع اشاره شده که سایه هما بر سر هر کس بیفتد به پادشاهی می‌رسد به همین خاطر گفته‌اند که فرّه عنصر مادی و محسوس نیست بلکه بعد متافیزیک و

با بزور جمهر» وقتی که گوهر انگشتی خسرو گم می‌شود بزور جمهر می‌گوید «امروز بپرتو فرّ پادشاهی در آینه فراست خویش چنان می‌بینم که آن گوهر در بطن یکی از بطانست».^۱ با اندکی تأمل می‌توان پی برد که در اینجا فرّ به صورت نور آمده که می‌درخشد و باعث شکوه و عظمت می‌شود. در باب هفتم نیز به فرّ به صورت نور اشاره شده که «... و دانم این جمله را رای منیر شاه از آن روشن ترست که به تقریر محتاج شود».^۲ در اینجا پادشاه را با رای منیر می‌خواند که با تأمل در آن می‌توان به کاربرد فرّ در عبارت بالا پی برد؛ زیرا چنان که گفته شد فرّ ایزدی که به صورت هاله‌ای نورانی سر و صورت پادشاه را می‌آراید و از آنجا که سر محل و جایگاه اندیشه است می‌توان این درخشش را تعمیم داد و مراد از آن تمام سر است که فرّ آن را به صورت نور فرا گرفته است.

فرّ ایزدی به صورت سجایای اخلاقی

فرّ ایزدی گاه به صورت سجایای اخلاقی ظاهر می‌شود. در باب اول مرزبان نامه آمده است که «برادر ملک انوشروان، بر ملک طبرستان پادشاه بود؛ پنج پسر داشت همه برجاحت عقل و رزانت رای و اهلیت ملک‌داری و استعداد شهریاری آراسته»^۳ در این فقره پاره‌ای از خصوصیات فرّ ایزدی به صورت سجایای اخلاقی که از لوازم پادشاهی است اشاره شده است. از جمله

۱- (وراوینی، ۱۳۸۳: ۳۱۹).

۲- (همان: ۵۱۵).

۳- همان: ۳۹.

۴- (همان: ۹۵).

۵- (همان: ۵۷).

فلسفی دارد و مشروعیت دهنده مقام و منزلت پادشاهی است که در قالب نمادهایی چون بره، مرغ، قوچ،... تجسم می‌پذیرد. در شاهنامه نیز در داستان یزدگرد شاهی و پیغمبری را چون دو گوهر در یک انگشتری می‌داند که در اینجا نیز سایه همای سلطنت اول بر پیغمبران و بعد بر پادشاهان می‌افتد.

فرّه ایزدی به صورت اشیا

فرّه ایزدی گاهی به صورت اشیا از جمله دیهیم دستار سربند و غیره به اشخاص می‌پیوندد. در مرزبان‌نامه «در شیر و شاه پیلان» آمده که «... و از هر جانب می‌تاخند و پیلان را از فرط حرکت و دویدن بهر سو خستگی تمام حاصل آمد تا حبه قوت و نشاطشان واهی گشت و صولت اشواط بتناهی انجامید... شاه پیلان فرعون وار بفر خویش و عون بازوی بخت استظهار کرد». از نکات قابل توجه در عبارت فوق «حبه قوت» است حبه جامه یا دستاری است که آن را به دور خود بپیچند و حبه قوت همان فرّه ایزدی است که به صورت جامه یا دستار تمثیل می‌یابد از این رو جامه نیرو یا «حبه قوت» شاه پیلان فرسوده و واهی گشته که طریق ظلم و ستم را در پیش گرفته است. زیرا چنانکه گفته شد لازمه بهره‌مندی از فرّه ایزدی که آدمی درون خود را از نیروهای اهریمنی پاک و پالوده سازد و اگر کسی دارای رذایل اخلاقی باشد فرّ از او جدا می‌شود و مشروعیت وی به روال و نابودی

۱- (همان: ۵۴۷).

منتهی می‌شود. به خاطر برخورداری از همین فرّ بود که چون کسی به حضور شاه می‌رسید «دستار سفید و پاکی از آستین بیرون کشیده، پیش دهان می‌گرفت. این دستمال را پدام^۲ می‌گفتند که در مقابل اشیا و عناصر مقدس و غیره به دهان می‌گرفتند تا نفس موجب پلیدی آن شی یا عنصر نشود»^۳.

خرد و خردمندی در مرزبان‌نامه

خرد و خردمندی از اندیشه‌های مهم ایرانشهری که در مرزبان‌نامه نیز مانند ایران باستان اهمیت بسیاری داشته است و از بایستگی‌های شاهی آرمانی شمرده می‌شود. پادشاه موفق و کامیاب در ایران باستان پادشاهی بود که خرد و بینش والایی داشته باشد. در توصیف کورش گویند «وی پادشاهی بود که در یکایک کردارهای روزانه خود از خرد و بینش، فروتنی، مدارا و زیرکی سیاسی برخوردار بود»^۴. در آرمانشهر افلاطون خرد و عقل سالم از فضایل و بایستگی‌های شاهی آرمانی بوده است «کسانی که به فرمانروایی نامزد می‌شوند باید از فضایل علم روحی و اخلاقی بهره‌ور، و دارای جسم درست و عقل سالم باشد»^۵. در کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌های شاهان هخامنشی به خرد پادشاه اشاره شده است. داریوش در کتیبه نقش رستم می‌گوید «خدای بزرگ است اورمزدا... که به داریوش شاه خرد و

۲- به لغت اوستایی پیتی دانه)

۳- (کریستین سن، ۱۳۸۴: ۲۸۸).

۴- (ویسهوفر، ۱۳۸۰: ۶۱).

۵- (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۶۱).

اروندی داد». مجتبیایی در این باره می‌گوید که «خرد» و «اروندی» دو موهبت الهی است که داریوش از آن بهره‌ور گردیده‌است، و همه هنرها و کمالات بایسته شاهی در این دو لفظ خلاصه می‌شود. «خرد» و «خردمندی» از نامهای الهی است، در هرمزدیشت، پاره ۷ اهورا مزدا خود گوید: ششم منم خرد. هفتم منم خردمند.^۱

در مرزبان‌نامه نیز خرد از پاکیزه‌ترین گوهرهای مینوی است که از عالم وحدت با عناصر اربعه پیوند یافته و نتیجه‌ی خرد را خلق نیکو دانسته و پادشاه را نیازمندترین خلائق به خلق نیکو که ثمره‌ی خرد است می‌داند «بدان‌ای پادشاه که پاکیزه‌ترین گوهری که از علم وحدت با مرکبات عناصر پیوند گرفت، خردست و بزرگتر نتیجه از نتایج خرد خلق نیکوست... و نیازمندترین خلائق بخلقیت پسندیده و گوهر پاکیزه پادشاهانند که پادشاه چون نیکو خوی بود، جز طریق عدل و راستی که از مقتضیات اوست، نسپرد». همچنین خرد آن‌چنان اهمیت دارد که بر ولایت تن فرمانرواست از این رو که در باب سوم مرزبان‌نامه «در ملک اردشیر و دانای مهران‌به» دانای مهران‌به به اردشیر توصیه می‌کند «و بدانک ترا عقل بر هفت ولایت تن امیر است». نیز در باب چهارم به فرمانروایی عقل چنین اشاره شده «...کدام جزو است که بر

کل خویش محیط است...؟ دینی گفت: آن جزو که بر کل خویش محیطست، آن عقل است که منزلت او حجب دماغ نهند». بنابراین خرد آن‌چنان اهمیت دارد که در مرزبان‌نامه فرمانروای تن دانسته شده و کارهای مربوط به دنیا و فراهم شدن آن دستور می‌دهد «حق را، عز اسمُه و تعالی، دو کارفرمایست بر عمارت دو سرای گماشته یکی عقل و دیگر شرع؛ اگر خواهی که هر دو سرای معمور باشد، زبردست و مطواع ایشان باید بودن. عقل که این کارگاه بحکم اوست، همه در ترتیب معاش این جهانی کوشد و رنج بردن در کار اسباب فرماید». مطالب بالا که در مورد عقل گفته شد. نشان از اهمیت عقل و خرد در مرزبان‌نامه مانند اندیشه ایرانی‌شهری دارد. فایده خرد آن است که خردمند با حوادث و پیش آمدها همواره با احتیاط و زیرکانه برخورد کند. در مرزبان‌نامه خرد و نیکو اندیشی بالاتر از قدرت و شجاعت دانسته شده‌است. در باب چهارم آمده است آدمی وقتی که از لحاظ جسمی توان رویارویی با دشمن را نداشته باشد به یاری خرد و دانش می‌توان بر وی چیره شد «لیکن بمهارت هنر و غزارت دانش و یاری خرد و حصافت بر خصم چیرگی توان یافت» (همان: ۲۳۴). از این‌روست که خرد بر دلیری پیشی دارد و در مرزبان‌نامه آمده‌است که:

۱- همان: ۶۸.

۲- (همان: ۶۸-۶۹).

۳- (ورائینی، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۶).

۴- همان: ۲۰۳.

۵- (همان: ۳۷۱).

۶- (همان: ۲۲۳).

«الرَّأْيُ قَبْلَ سَجَاعَةِ الشُّجْعَانِ

هُوَ أَوْلُ وَهَى الْمَحَلِّ الثَّانِي»^۱

فضل و زینت آدمی در نتیجه داشتن خرد است و آفت خرد در مرزبان‌نامه مانند اندیشه ایرانشهری از و شهوت است که سبب تباهی فضایل و کمالات آدمی می‌گردد. «خرد نیرویی است الهی که «خوره» را از تازش دیو «آز» و «ورن» یا شهوت حفظ می‌کند» از اهریمنی، برای برای تباه کردن خوره، با آدمی در آمیخته است دادار خرد را آفرید تا خوره را از آز بپاید»^۲. در مرزبان‌نامه به تقابل این دو اشاره شده «و حکما گفته‌اند که: امل دام دیو است، از دانه او نگر تا خود را نگاه داری که هزار طاوس خرد و همای همت را بصفیر و سوسه از شاخسار قناعت درکشیدست»^۳. در باب سوم نیز آفت عقل را شهوت و آز دانسته «و حسّ معین عقل و شهوت خادم تن؛ مگذار که هیچ یک قدم از مقام خویش فراتر نهد. نگاهدار معین عقل را تا اعانت شهوت نکند و خادم تو امیر تو نگردد»^۴. همچنین پردومناش که دینکرد را به زبان فرانسوی ترجمه کرده‌است بر این باور است که «خرد در دین مزدیسنا در برابر (varan = شهوت و هوا و هوس)، بنیاد هرگونه معرفت و اساس همه فضیلت‌هاست»^۵.

در کتاب مینوی خرد درباره خرد و نقش آن در آفرینش چنین آمده «پرسید دانا از مینوی خرد که چرا بند دانش و کاردانی مینو و گیتی هر دو به تو پیوسته‌است؟ مینوی خرد پاسخ داد که به این که از نخست، من که «خرد غریزی» هستم، از مینوها و گیتی‌ها با اورمزدا بودم. و آفریدگار اورمز، ایزدان آفریده در مینو و گیتی و دیگر آفریدگان را به نیرو و قدرت و دانایی و کاردانی خرد غریزی آفرید و خلق کرد و نگاه می‌دارد و اداره می‌کند... دانش و کاردانی گیتی و فرهنگ و آموزش در هر پیشه و همه ترتیبات امور مردم روزگار، به خرد باشد... و مردمان گیتی، زندگی خوب و شادی و نیک‌نامی و همه نیکی‌ها را به نیروی خرد می‌توانند خواست»^۶. در مرزبان‌نامه «در دیو گاوپای و دانای دینی» دانای دینی فایده خرد را چنین بیان می‌کند «دیو گفت فایده خرد چیست؟ دینی گفت: آنک چون راه حق گم کنی، او زمام ناقه طلبت را به جاده راستی کشد و چون غمگین شوی، انیس اندوه‌گسار و جلیس حق گزارت او باشد و چون در مصادمات وقایع پایت بلغزد، دست‌گیرت او باشد و چون روزگارت بروز درویشی افکند، سرمایه توانگری از کیسهٔ کیمیا حوادث او بخشد و چون بترسی در کنف حفظ او ایمن باشی، جانرا از خطا و خطل و دل را از نسیان و زلل او مصون دارد»^۷. با توجه به مطالبی که در مینوی خرد و در مرزبان‌نامه

۱- رای و تدبیر را بر دلبری دلبران پیشی است، رای در رتبهٔ نخست و دلبری در پایهٔ دوم است

۲- (همان: ۵۱۴).

۳- (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۵۶).

۴- (همان: ۱۹۴).

۵- همان: ۲۰۳.

۶- ثاقب‌فر، ۱۳۷۷: ۲۲۶.

۷- (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۴).

۸- وراوینی، ۱۳۸۳: ۲۶۷-۲۶۸).

را روشنائی دهد، چون یکبار نشیند، بچراغش طلبند، از بهر صلاح خود فساد دیگری نخواهد و خواسته را بر خرسندی نگزیند و در تحصیل نآمده سخت نکوشد و در ادراک و تلافی فایت رنج بر دل نهد، در نیافت مراد اندوهگن نگردد و در نیل آن شادی نیفزاید»^۱ با توجه به مطالب بالا ویژگی‌های شخص خردمند که در دینکرد و در مرزبان‌نامه آمده هر چند که نقاط مشترک بسیاری میان این دو کتاب وجود دارد، اما در مرزبان‌نامه نسبت به دینکرد کلی و کامل‌تر به نظر می‌رسد. دینکرد خرد و خردمندی را بیشتر از لحاظ آموزه‌های دینی بررسی کرده‌است. اما در مرزبان‌نامه خردمند را از تمام جنبه‌های و ابعاد زندگی بررسی کرده‌است.

راستی یا اشته

راستی یا اشته یکی از اصطلاحات اساسی اندیشه ایرانی‌شهری است. علاوه بر این که به عنوان صفتی برای اهورامزدا به کار می‌رود نیز از مهمترین اصطلاحات دین زرتشتی است. راستی در نزد ایرانیان باستان اهمیت بسیاری داشته است آنان معتقد بودند که راستی یا اشته سبب رستگاری و فضیلت می‌شود و نظم هستی در گرو آن می‌باشد؛ بلعکس دروغ سبب گرفتاری و ردیلت می‌شود و از نیروهای اهریمنی است. راستی یا اشته حتی در روابط اجتماعی میان افراد و توافق میان قبایل در نزد ایرانیان بسیاری اهمیت داشت. مفهوم اشته نه تنها در گفتار بلکه

۱- (وزراوینی، ۱۳۸۱: ۲۶۹-۲۷۰).

آمده است شبیه به هم‌اند و از نکات قابل توجه این است که فواید خرد در هر دو کتاب از زبان «دانا» و «دانای دینی» بیان شده‌است و این نشان از سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانی‌شهری در مرزبان‌نامه است.

خردمندی

در دینکرد فردی خردمند است که دارای ویژگی‌های زیر باشد: «سخن به دانایی گوید؛ و در کار و کرفه، بخردانه گزین و راد و نیکو منش باشد؛ و زبهر سود آفریده‌های اورمزد، بینا و کوشا رفتار کند؛ زمان یزش ایزد چونان پارسایان، و زمان زمزمه‌ی منترهای دین سرآمد زمزمه کنندگان، و بسیار از آن منترها آگاهی دارند، و در انجام فریضه‌ها سرآمدترین چونان رادان و سروران دینی باشد».^۱ در مرزبان‌نامه خردمند را چنین معرفی می‌کند «دیو گفت خردمند میان مردم کیست؟ دینی گفت: آنک چون برو ستم کنند، مقام احتمال بشناسد و تواضع با فرودستان از کرم داند، عفو بوقت قدرت واجب شناسد و کار جهان فانی آسان فراگیرد و از اندیشه جهان فانی خالی نباشد، چون احسانی بیند، باندازه آن سپاس دارد، چون اساعتی یابد، بر آن مصابرت را کار فرماید و اگر او را بستایند، در محامد اوصاف فزونی جوید و اگرش بنکوهند، از مذام سیرت محترز باشد، خاموشی او مهر سلامت یابی، گویایی او فتح‌الباب منفعت بینی، تا میان مردم باشد، شمع‌وار بنور وجود خویش چشمها

۱- (آذرفرینغ، ۱۳۸۱: ۱۸۲)

در اندیشه ایرانیان مفاهیم گسترده‌تری را شامل می‌شد «مفهوم اشته دلالت‌های اخلاقی هم داشت، بدین سان که معتقد بودند اشته بر عمل بشری نیز باید حکم فرما باشد. حقیقت، صدق، وفا و دلیری، خصال درست بشری انگاشته می‌شد؛ یعنی در نزد آنان فضیلت به نظم طبیعی تعلق داشت و ردیلت، تخلف از آن نظم شمرده می‌شد. از این رو کلمه اشته را دشوار بتوان ترجمه کرد و در زمینه‌های گوناگون، الفاظ مختلفی را بایستی در برابر آن آورد: در مورد جهان مادی، لفظ نظم را به کار می‌بریم و در ارتباط با جهان اخلاقی، لفظ راستی یا درستی را»^۱. بنابراین راستی در اندیشه ایرانشهری اصل و منشأ خوبی و هماهنگ شدن با نظم هستی است و دروغ باعث بر هم زدن و شکستن این نظم است. به همین دلیل عدالت را در گرو راستی می‌دانند و آن را از بارزترین صفت پادشاه دانسته‌اند. در متون و کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی پیوسته به راستی و پرهیز از دروغ تأکید شده‌است. داریوش در کتیبه بیستون به جانشینش پرهیز از دروغ را توصیه می‌کند: «تو که از این پس شاه خواهی شد، پیوسته خویشان را جداً از دروغه محافظت کن»^۲. همچنین داریوش در کتیبه تخت جمشید برای ایران زمین چنین دعایی می‌کند: «اهورا مزدا این سرزمین را از سپاه دشمنی، از خشکسالی و دروغه بییاد»^۳. با توجه به اهمیتی که ایرانیان برای راستی

برخوردار بودند حتی راستی در اسامی پادشاهان به چشم می‌خورد چنانکه اردشیر را «کسی که با راستی فرمان می‌راند ترجمه کرده‌اند»^۴

در مرزبان‌نامه نیز مانند اندیشه ایرانشهری معتقد به راستی در گفتار و کردار است. در باب ششم «زیرک و زروی» وقتی که زیرک را می‌خواهند به عنوان پادشاه تعیین کنند زروی نه تنها اساس پادشاهی بلکه اساس هستی را در گرو راستی می‌داند از این روی راستی را هم در گفتار و هم در کردار به وی توصیه می‌کند «اکنون رضای اقتضای ما آنست که شما بهمه حالی در سپردن طریق راستی کوشید که هر اساس که نه بر راستی نهی، پایدار نماند و بدانک محل صدق دو چیز است: یکی گفتار، دوم کردار. صدق گفتار آن بود که اگر چیزی گوئی، از عهده آن بیرون توانی آمد و راستی کردار آنک از قاعده اعتدال درنگزرد»^۵ در مطالب بالا اولین نکته‌ای را که به پادشاه تأکید می‌کند طی کردن راستی در «همه حال» است چنانکه بر اساس اندیشه ایرانشهر آمده‌است که: «اندیشه راست، گفتار راست و کردار راست، اندیشه و گفتار و کرداری است که با این آیین هماهنگ باشد، و کسی که اندیشه و گفتار و کردار خود، یعنی جمیع اعمال حیاتی و فعالیت‌های روحی و فکری خود را با این نیروی الهی یکی و موافق سازد با آن پایدار و بی‌زوال خواهد گشت»^۶ پس نه تنها پادشاه

۱- مری بویس، ۱۳۸۶: ۳۰.

۲- همان: ۸۲.

۳- همان: ۸۲.

۴- ویسهوفر: ۱۳۸۰: ۴۸.

۵- (ورابویی، ۱۳۸۳: ۴۴۰-۴۴۱).

۶- (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۳۲).

بلکه اطرافیان وی نیز باید از اشته و راستی بهر مند باشند «پادشاه را نیز کارگزاران و گماشتگان باید که درست رای و راست کار... باشند»^۱.

همبستگی دین و دولت

همبستگی دین و دولت از اندیشه‌های مهم ایران‌شهری است که پادشاه ایران‌شهر علاوه بر فرمانروایی باید از جنبه دینیاری برخوردار باشد. این نگرش در متون و کتیبه‌هایی که از ایران باستان به جا مانده بسیار به چشم می‌خورد در نامه تنسر آمده‌است: «و عجب مدار از حرص و رغبت من به صلاح دنیا برای استقامت قواعد احکام دین، چه دین و ملک هر دو به یک شکم زاداند دوسیده، هرگز از یکدیگر جدا نشوند و صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد»^۲ همچنین همبستگی دین و دولت در کتاب پهلوی دینکر، در کتاب‌های آداب صغیر و آداب کبیر ابن مقفع، شاهنامه فردوسی و سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک که از نمایندگان اندیشه ایران‌شهری به شمار می‌روند؛ آمده است و منشأ این نظریه در سخنان اردشیر بابکان است. در کتاب تجارب الامم مسکویه رازی آمده‌است: «بدانید که پادشاهی و دین، دو برادر همزادند که پایداری هر یک جز به آن دیگری نباشد. زیرا دین شالوده پادشاهی است، و تاکنون پادشاهی پاسدار دین بوده‌است. پادشاهی را از شالوده، و دین را از پاسداری گریزی نباشد. زیرا آنچه را نه پاسدار

است تباه شود و آنچه را نه پایه ویران گردد»^۳. حتی در اسامی پادشاهان ساسانی چنان که گفته شد جنبه دینیاری نهفته است «سه تن از شاهان ایران «ارته خشتره» خوانده می‌شدند. این نام لفظ مرکبی است به معنی «آنکه شاهی او arta یا راستی محض و عدالت است، و در مفهوم این ترکیب هر دو جنبه شاهی، یعنی شهریاری و دینیاری، یا «حکومت» و «حکمت» مستتر و مندرج است»^۴.

در مرزبان‌نامه اندیشه همبستگی دین و فرمانروایی بارها به چشم می‌خورد و دینیاری را از فضایل و بایستگی‌های پادشاه می‌داند. در باب هشتم «در شتر و شیر پرهیزگار» خرس درباره شیر پادشاه آن سرزمین می‌گوید «شک نیست که شیر بشعار دین و تحنّف و قناعت و تعفّف که ملابس آنست بر همه ملوک سباع فضیلت شایع دارد»^۵. مطالب فوق در مرزبان‌نامه گویای همبستگی دین و فرمانروایی است زیرا شیر در اندیشه ایران‌شهر نماد پادشاهی و اقتدار است؛ و آوردن کلماتی مانند تحنّف و تعفّف که به معنی پاک‌ورزی و راست روی در دین و نیز عفت و پاکدامنی هستند و خود کلمه «شعار دین» که نشان از دین‌داری است این نکته را اثبات می‌کند که جنبه دینیاری و فرمانروایی در مرزبان‌نامه وجود دارد. در باب هشتم مرزبان‌نامه شیر از جنبه

۳- مسکویه رازی، ۱۳۶۹، ج: ۱، ۱۱۶).

۴- ArtaxŠathra / ArtaxŠassa

۵- مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۶۴).

۶- (وراوینی، ۱۳۸۳: ۵۷۲).

۱- (وراوینی، ۱۳۸۳: ۶۷).

۲- نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۲).

دینیاری خود سخن می‌راند و می‌گوید «ایزد، تعالی مرا به صفت داد و دهش و خصلت دین و دانش مخصوص عنایت گردانیدست». و راوینی معتقد است که پادشاه اگر دو جنبه دینیاری و فرمانروایی را با هم حفظ کند گیتی را به فروغ شهریاری خود روشن و منور می‌سازد و مردمان در پناه عدلت و بی‌آزاری و اقتداری وی زندگی می‌کنند. بدین ترتیب حاضران به شیر می‌گویند «ما همه در پناه دین‌داری و کف کم‌آزاری تو پروریده‌ایم و جهان را بر روی چون تو جهان‌داری روشن دیده».^۲

در اندیشه ایرانشهر پادشاه علاوه بر جنبه شهریاری باید در دینیاری و پرهیزگاری ممتاز و سرآمده همه باشد تا در شهریاری وی خللی ایجاد نشود و در نتیجه شهریاری و دینیاری وی به مرحله آرمانی که همان یکی شدن دین و دولت است برسد از این‌روست که در آغاز باب هشتم «در شتر و شیر پرهیزگار» آمده است «شنیدم که شیری بود پرهیزگار و حلال‌خوار و خویشمن‌دار و متورع، بلباس تعزز و تقوا متدرّع، باطنی مترشح از خصایص حلم و کم‌آزاری و ظاهری متوشح بوقع شکوه شهریاری».^۳ همچنین مطالبی شبیه به این فقره در آغاز باب پنجم دیده می‌شود؛ که نشان می‌دهد بهترین فرمانروا فرمانروایی است که از جنبه دینیاری برخوردار باشد و شهریار دین‌دار در رأس حکومت قرار گیرد. زیرا براساس

اندیشه ایرانشهری پادشاه نماینده خدا بر روی زمین است از این رو می‌باید براساس آموزه‌های دینی و الهی در اصلاح حال رعیت بکوشد.

عدالت در مرزبان‌نامه

دادگستری و عدالت از آرزوهای دیرینه بشر در طول تاریخ بوده که به قوم و گروه خاصی اختصاص نداشته و از معیارهای اساسی برای عملکرد حکومت‌ها بوده است. عادل و دادگر بودن پادشاه در اندیشه سیاسی ایرانشهر از بایسته‌های شاهی آرمانی بوده است. در متون و کتیبه‌هایی که از ایرانیان باستان به جا مانده همواره در مورد ویژگی‌های پادشاه به‌ویژه عدالت و دادگری سخن به میان آمده است که گسترش عدالت را از نشانه‌های آرمانی بودن حکومت و پادشاهی دانسته‌اند. حتی بعضی از پادشاهان از جمله انوشیروان ملقب و مظهر دادگری بوده‌اند. در دینکرد سودمندترین کارها را دادگری دانسته که نشان از اهمیت دادگری در نزد ایرانیان است «همانا از میان کردارهای مردمی سودمندتر اندر کیهان، گسترش داد و آیین نژادگی به دست آن کس است که خود نیکو شهریار و کشور سالار است؛ زیرا استواری فرمان و ساماندهی کیهان از اوست».^۴ اهمیت عدالت و دادگستری در معتقدات ایران باستان آن‌چنان مهم بوده که شاه راستین و با آیین را شاه دادگر معرفی می‌کردند و آن را مایه خیر و عامل سعادت و آبادانی می‌دانستند. زیرا «هنگامی که شاه دادگر و دیندار فرمانروایی یابد،

۱- وراوینی، ۱۳۸۳: ۶۰۳

۲- همان: ۶۰۶-۶۰۷.

۳- همان: ۵۵۹.

۴- آذرفرنبغ، ۱۳۸۱: ۳۱۹.

نشوند. آنچه مربوط به پیشه آنها است، به خوبی انجام دهند و مزد آن را به نرخ عادلانه بگیرند، چه هر کس به کاری مشغول شود که از آن آگاه نیست، آن کار را ضایع و بی‌فایده کرده‌است»^۴ بدین ترتیب شکستن نظم طبقات موجود در جامعه موجب آشوب و فساد و در نتیجه از میان رفتن نظم و یک‌پارچگی جامعه می‌گردد. در مرزبان‌نامه نیز مثل اندیشه ایرانشهری عدالت را چنین تعریف کرده «و بدانک عدالت نه مساوات است در مقادیر هر چیز بلکه اعتدال ساختنست بر وفق مصلحت»^۵. خواجه نظام‌الملک نیز به این جنبه عدالت معتقد است که «نظم اجتماعی در نتیجه جابه‌جایی اصناف و طبقات، و از میان رفتن حدود و ثغور «فروماگان و بزرگان» دست خوش تباهی شده‌است. بنابراین عدالت از نظر خواجه، بازگشتن به نظام سنتی و حفظ حدود و مراتب است»^۶. گاهی رعایت عدالت در طبقات اجتماعی را با اخلاط چهارگانه مقایسه می‌کردند همانگونه که عناصر اربعه تا زمانی هماهنگ باشند، بدن در سلامتی کامل به سر می‌برد زیرا «از غلبه‌ی یک عنصر بر دیگر عناصر، انحراف مزاج از اعتدال و انحلال ترکیب لازم آید. از غلبه‌ی یک صنف از اصناف بر سه صنف دیگر، انحراف امور اجتماع از اعتدال و فساد نوع لازم آید»^۷. در مرزبان‌نامه در باب ششم برای بیان

جهان «چون بهشت»، «بآیین» و «آراسته» و «پر از داد و آگنده از خواسته» می‌گردد و «تخمه‌ها» «ز آلودگی پاک» می‌شود». از این رو فرمانروایی شاه عادل و دادگر را فرخنده می‌دانستند که «بر تخت نشستن شاه عادل در حقیقت غلبه^۸ arta/ aša بر «دروغ»، و نور و ظلمت است»^۹ عدالت در نزد ایرانیان باستان مانند نظر افلاطون عبارت است از هماهنگی میان طبقات سه‌گانه. که هر طبقه جایگاه مخصوص و معینی دارد و افراد آن خواهان رسیدن به طبقات بالاتر نباشد «در نظر افلاطون عدالت اجتماعی عبارت از آنست که میان طبقات سه‌گانه هماهنگی برقرار نباشد، و هر طبقه تنها به وظیفه یا «خویشکاری» خاص خود بپردازد، چه اگر این نظام رعایت نشود و هر کس «همه‌کاره» باشد، در کارها تداخل و تراحم روی خواهد داد»^{۱۰}

در مرزبان‌نامه عدالت از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است.

عدالت از حیث طبقات اجتماعی

چنانکه گفته شد عدالت در ایران باستان عبارت بود از هماهنگی میان طبقات جامعه و حفظ حدود هر کس در جایگاه و مراتب خود است. کریستین سن به نقل از کتاب مینوی خرد درباره عدالت در ایران باستان می‌نویسد «پیشهوران باید در کارهایی که نمی‌دانند وارد

۴- کریستین سن، ۱۳۸۴: ۲۳۰.

۵- وراوینی، ۱۳۸۳: ۴۴۱.

۶- طباطبایی، ۱۳۶۸: ۶۸-۶۹.

۷- فارابی، ۱۳۷۱: ۹۶.

۱- مجتبایی، ۱۳۵۲: ۱۲۳.

۲- همان: ۱۲۵-۱۲۶.

۳- همان: ۵۰.

واضح عدالت در نزد ایرانیان در «داستان طباخ نادان» به مقایسه عدالت با اخلاط اربعه پرداخته و عدالت را مانند هماهنگی میان اخلاط اربعه دانسته است. در این داستان وقتی که حکیم از هر نوع فصول سخن بر زبان می‌آورد «تا باعتدال اخلاط و ارکان رسید که هر گه که صفرا و سودا و بلغم و خون بمقدار راست و موّاد متساوی الاجزا باشد، غالباً مزاج کلی بر قرار اصلی بماند... طبخی نادان در میان نظارگان ایستاده بود، فهم نتوانست کرد، پنداشت که مراد از اعتدال تسویت مقدارست؛ برفت و دیگری زیره با بساخت و گوشت و زعفران و... راستاراست درو کرد، چون پرداخت پیش استاد بنهاد و برهان جهل خویش ظاهر گردانید... این افسانه از بهر آن گفتم تا که عدالت نگاه داشتن راهی باریکست که جز بآلت عقل سلوک آن راه نتوان کرد»^۲. بنابراین فهم عدالت در مرزبان‌نامه نکته‌ی ظریفی است که باید با کمک عقل و خرد و نیز آشنایی با اوضاع و احوال جامعه می‌توان به آن پی برد نه این که عدالت را برابری همه چیز با هم بدانیم. بلکه تسویت و برابری هر کس و هر چیز با توجه به لیاقت و توانایی و مرتبه آن‌ها است.

افلاطون و فارابی عدالت را در این می‌دانند «که هر کس بر حسب سرشت و شایستگی ذاتی خویش به کاری پردازد و حاکم آرمانی وظیفه دارد که اوضاع شهر و روابط مردمان را بر پایه‌ی این اصل سامان دهد. چنین اندیشه‌ای از آن جا

۱- وراوینی، ۱۳۸۳: ۴۴۱-۴۴۲.

که انسان را تا مرتبه‌ی برین، کمال می‌بخشد، می‌تواند راهبر ذهن حکیم به سوی آرمان والا و دست نیافتنی در سیاست باشد»^۳. عین مطالب بالا در چند جای مرزبان‌نامه به چشم می‌خورد در باب ششم آمده که «زروی اشاره کرد که فرمای تا مرغان را بخوانند و هر یک را در نشانید و بر پای داشتن بمقام خویش بدارند و بر اختلاف مراتب جای هر یک معین کنند»^۴. در باب نهم در «داستان شرح آیین خسروان پارس» آمده که «شنیدم که صاحب اقبالی بود از خسروان پارس که خصایص عدل و احسان بر وفور دین و عقل او برهانی واضح بود... یک روز بفرمود تاجشنی بساختند و اصناف خلق را از اواسط و اطراف مملکت شهری و لشکری، خواص و عوام، عالم و جاهل، مذکور و خامل، صالح و طالح، دور و نزدیک، جمله را در صحرائی بیک مجمع جمع آوردند و هر یک را مقامی معلوم و رتبتی مقدر کردند و همه را علی اختلاف الطبقات صف در صف بنشانند»^۵.

شواهد بالا از کتاب مرزبان‌نامه اهتمام پادشاه را در حفظ حدود طبقات نشان می‌دهد و در ضمن گویای تصدیق این نکته است که حفظ سلسله مراتب اجتماعی با عدل و دادگستری پادشاه منافات ندارد؛ زیرا در شواهدی که از مرزبان‌نامه بیان شد ابتدا از عدالت و دادگری پادشاه سخن گفته شد بعد از طبقات و مراتب جامعه سخن به

۲- اسیل، ۱۳۷۱: ۹۴-۹۵.

۳- وراوینی، ۱۳۸۳: ۴۳۰.

۴- همان: ۶۹۱.

و سزای اعمال خود برسند. در لابه‌لای حکایات و داستان‌های مرزبان‌نامه مضامینی آمده است که حاکی از جنبه عملی عدالت مانند اندیشه ایرانشهر است. مجموعه «قوانین حمورابی» که به عنوان اولین قانون مدون در جهان و مهم‌ترین متن حقوقی ایران باستان به قصاص در ایران باستان اشاره شده است. در مرزبان‌نامه نیز قصاص را امری پسندیده می‌داند در مورد قصاص که جنبه عملی عدالت است آمده که «چه مجرم را بگناه عقوبت نفرمودن، چنان باشد که بی‌گناه را معاقب داشتن و از منقولات کلام اردشیر بابک و مقولات حکمت اوست که بسیار خون ریختن بودن که از بسیار خون ریختن باز دارد».^۱

از جنبه‌های عملی عدالت در مرزبان‌نامه «داستان خسرو با خر آسیابان» است. این داستان که به صورت افسانه آمیزی نیز در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک آمده است بیانگر اهمیت عدالت در نزد ایرانیان است. در این داستان خسرو انوشیروان دستور می‌دهد که رسنی از ابریشم بیافند و جرسی بر آن ببندند و در نزدیک کاخ پادشاهی آویزان کنند تا از هر کسی حقی پایمال شود با جنبانیدن آن بتواند دادخواهی کند «روزی مگر حوالی از لحظه مردم خالی بود، خری آنجا رسید، از غایت ضعف و بدحالی و لاغری خارش در اعضا او افتاده، خود را در آن رسن می‌مالید. آواز جرس بگوش انوشیروان

میان آمد. از سوی دیگر با از میان رفتن مراتب طبقات اجتماعی عدل و دادگستری پادشاه از میان می‌رود. هر چند که در اندیشه ایرانشهر بالا رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر به طور کلی مجاز نبود. اما وقتی که کسی هنر و لیاقت خاصی از خود نشان می‌داد و پس از آزمایش و تحقیقات می‌توانست با دستور پادشاه وارد طبقه بالاتر گردد. خلاصه کلام این که همه طبقات جامعه باید با هم برابر باشند و هیچ کدام بر دیگری برتری نداشته باشند. از این رو در باب ششم آهو از زیرک می‌خواهد که «اکنون ما را التماس آنست که ملک دائماً راه آمد و شد بر ما گشاده دارد تا اگر واقعه‌ای افتد که ما بمرافعت آن محتاج شویم... آن ظلامه را از ما بی‌واسطه بسمع مبارک بشنود و صغیر و کبیر و رفیع و وضع و خطیر و حقیر... همه را بوقت استغاثت در یک نظم و سلک منخرط دارد».^۲

جنبه عملی عدالت

پادشاهان ایران همواره به عدل و دادگستری مشهور بودند و عدالت را از مفاخرات خود می‌دانستند. نظامی عروضی در این باره می‌گوید «پس از این در میان ملوک عصر و جابره روزگار پیش چون پیشدادیان و کیانیان و اکاسر و خلفا رسمی بوده است که مفاخرت و مبارزت بعدل و فضل کردند» (نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۳۹). بنابراین مفاخرت به عدالت وقتی معنا پیدا می‌کند که عدالت عملی شود و نیکان و بدان به پادشاه

۱- وراوینی، ۱۳۸۳: ۵۵-۵۶.

۲- وراوینی، ۱۳۸۳: ۴۳۴-۴۳۵.

رسید، از فرط انفتی که او را از جور و نصفتی که بر خلق خدای بود، از جای بجست، خری را دید بر آن صفت، از حال او بحث فرمود. گفتند: خر آسیابانیست، پیر و لاغر شدست و از کار کردن و بار کشیدن فرومانده. آسیابانش دست باز گرفتست و از خانه بیرون رانده. مثال داد تا آسیابان خر را بخانه برد و بر قاعده رواتب آب و علف او نگاه می‌دارد و در باقی زندگانی او را نرنجاند و کار نفرماید. پس منادی فرمود که هر کس که ستوری را بجوانی در کار داشته باشد، او را بوقت پیری از در نراند و ضایع نگذارد». انوشیروان در میان پادشاهان ایران بیش از همه به دادگری و عدالت مشهور بوده است. زیرا خود درباره جنبه عملی عدالت خطاب به مردم می‌گوید که «بارگاه من به روی مردم باز است. داد خویش را بی‌ترس و بیم به نزد من آورید و در هر وضعی که باشم، داد خواهید، زیرا نمی‌خواهم کسی از من رنجیده خاطر بخوابد من آنگاه شاد باشم که رنج ستم‌دیدگان را بگسلم». همچنین از نکات ظریف و درخور ستایش در این داستان تعیین حقوق بازنشستگی و از کار افتادگی برای خر آسیابان است که نشان می‌دهد عدالت در اندیشه ایرانشهری مخصوص قشر و طبقه خاصی نبوده بلکه تمام طبقات جامعه و اصناف مردم را در بر می‌گرفته است و از این رو فرقی میان «صغیر و کبیر و وضع و خطیر» قائل نمی‌شدند. خلاصه این که در مرزبان‌نامه

اجرای عدالت به مصداق «الْمَلِكُ يَبْنِي مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْنِي مَعَ الظُّلْمِ»^۳

آرمانشهر در مرزبان‌نامه

یکی از دغدغه‌های بشر در طول تاریخ برای رسیدن به کمال و سعادت مطلق تصور زندگی در جامعه‌ای بوده است که در آن راستی و عدالت حکم‌فرما باشد و از کینه و دشمنی و به طور کلی از نیروهای اهریمنی به دور باشد. تا همه در شادی و آسایش و رفاه بسر برند. چنین اندیشه‌ای در آرمانشهر محقق می‌شود؛ زیرا «اندیشه آرمانشهر، آرمانی شریف است که از تخیل فرهیختگان و تأمل در اوضاع و احوال روزگارشان حاصل شود و قصد طراح آن معرفی نظامی آرمانی است که به عنوان عنایت کمال انسانی به کار می‌رود و هم نفی نظام‌های سیاسی موجود». چنین اندیشه‌ای می‌تواند در هر دوره‌ای وجود داشته باشد از این رو در فرهنگ‌ها و دوره‌های گوناگون گاه آرمانشهر به عنوان، مدینه فاضله، عصر طلایی، بهشت این جهانی و غیره مطرح است. چون انسان موجودی آرمانگرا و آرمان‌پسند است همیشه خواهان دست یافتن به کمال مطلق است بنابراین آرمانشهر را نقطه پوییش تاریخ می‌دانند.

کتاب مرزبان‌نامه سرشار از اندیشه آرمانشهر است که در لابه‌لای داستان و حکایت گوناگون

۳- «پادشاهی با خدا ناشناسی می‌پاید و با بیدادگری بر جای نمی‌ماند».

۴- مرزبان‌نامه، ۱۳۸۳: ۱۷۷.

۵- اصل، ۱۳۷۱: ۵۶.

۱- (همان: ۴۳۷).

۲- (اصل، ۱۳۷۱: ۵۶).

ذکر شده است در «داستان غلام بازرگان» غلام وقتی که پادشاه می‌شود و برای این که از آسیب مردم در امان باشد تصمیم به ساخت چنین شهری می‌گیرد که شبیه به آرمانشهر است «نخست حلقه شهری در کشیدند و بناهای مرتفع و سراهای عالی و منظرهای دلگشا بسقف مقرنس و طاق مقوس برکشیدند و دیوارهای ملون و مشبک چون آبگینه بسرخ و زرد و فرشهای پیروزه و لاجورد بر آوردند و سرائی در ساختی که مهّب نسیم راحت بود، خاصه پادشاه را بساختند چون حجره آفتاب روشن و روحانی، کنگره او سر بر سپید کوشک فلک افراخته و شرفات ایوانش با مطامع برجیس و کیوان برابر نهاده... پس اشارت کرد تا هر جای پیرامن شهر مزرعه و ضیعه احداث کردند و تخم بسیار در زمین پاشیدند و از انواع حبوب بسی بکاشتند. باغ در باغ و بستان در بستان بنهادند و آبهای عذب زلال که گفتم از قدمگاه خضر پدید آمدست یا از سر معجزه موسی چکیده در مجاری و مساری آن روان کردند. باغ و راغ پیراستند و انهار باشجار پیراستند و فسیل سرو و عرعر بر اطراف هر جوپیار بنشانند و بقعه که از هفت اقلیم ربع مسکون چون ربع از چهار فصل عالم بلطف مزاج و اعتدال طبع بر سر آمد، تمام کردند. و از مفارش و مطارح و آلات و امتعه و مطعوم و مشروب و منکوح و مرکوب چندان بدان شهر کشیدند که روزگار

دست تباهی به امداد و اعداد آن نرساند». در این فقره تمام ویژگی‌های آرمانشهر آمده است. که ضمن بلندی و مرتفع بودن کاخ «کنگره او سر بر سپید کوشک فلک افراخته شرفات ایوانش با مطامع برجیس و کیوان برابر نهاده» به وجود امنیت در آن اشاره شده؛ زیرا آرمانشهر را در جاهای و مکان‌های بلند می‌ساختند تا از تعرض و آسیب دشمن و نیروهای اهریمنی به دور باشد. از طرف دیگر معتقد بودند که بلندی و ارتفاع آنان را به آسمان و ملکوت نزدیک‌تر می‌کند؛ بنابراین ارتفاع برای آنان جنبه تقدس داشت. در توصیفی دیگر که از باغ‌ها و گل و گیاهان و درختان می‌کند «باغ در باغ و بستان در بستان بنهادند و آبهای عذب زلال که گفتم از قدمگاه خضر پدید آمدست یا از سر معجزه موسی چکیده در مجاری و مساری آن روان کردند» بیانگر جلوه‌ای از بهشت آن جهانی است که در این شهر وجود دارد. همچنین ساکنان آن چنان که گفته شد باید در رفاه و آسایش زندگی کنند و همه مرفه باشند. در توصیفی که از خوردنی و نوشیدنی و گستردنی‌های آن‌جا دارد نشان از پویش و کمال مطلق آن یا ایستایی آرمانشهر است که همه چیز در آن به طور کامل و جود دارد و از حرکت باز می‌ایستد از این رو آمده که «و از مفارش و مطارح و آلات و امتعه و مطعوم و مشروب و منکوح و مرکوب چندان بدان شهر کشیدند که روزگار دست تباهی به امداد و اعداد

آن نرساند».

دامن ابر از تعرض آفتاب آسوده، رسته بازار وجود
شحنه سیاستش راست کرده، گرگ بخزّاری چون
کرم بقزّاری نشست، آهوان بطّاری چون سگ
باستخوان کاری مشغول گشته»^۱. در اینجا نیز
گرگ و میش با هم بودن نشان از ویژگی برابری
در آرمانشهر دارد که همه از حقوق یکسانی
برخوردارند «حمای قصباء» یعنی نیزار محافظت
شده و جایگاه ممنوع از دیگران که بیانگر ویژگی
«انزوای» آرمانشهر است.

در نتیجه ویژگی‌هایی را که درباره آرمانشهر
در مرزبان‌نامه که به صورت شهر، نیستان، بیشه،
کوه بلند و غیره آمده است. از نکات قابل توجه
در این آرمانشهرها این است که هر یک از
تازش یک نیروی بیگانه با عامل بیرونی در
امان نیستند در «داستان موش و مار» وقتی که
مار «چشمش بر آن آرام جای افتاد، دری چنان
در بستانسرا گشاده که در امن و نزهت از روضه
ارم و عرصه حرم نشان داشت... مار آن کنج خانه
عافیت یافت، بر سر گنج مراد بنشست و سر بر
پای سلامت نهاد و حلقه‌وار خود را بر در گنج
بست»^۲ قصد تعرض به آن جایگاه را می‌کند.
در «داستان شیر و شاه پیلان» شاه پیلان قصد
تعرض به ولایت شیر می‌کند. در «عقاب و آزاد
چهره و ایرا» آزاد چهره و ایرا از تعرض عقاب
در امان نبودند. پس آرمانشهر با توجه به همین
دیدگاه است که از اوضاع و احوال اجتماعی

در باب پنجم «در دادمه و داستان» جامعه
آرمانی را چنین به تصویر می‌کشد «شنیدم که
شیری بود بکم آزاری و پرهیزگاری از جمله سباع
و ضواری متمیز ... در بیشه متوطن که گفتم
پیوند درختان او از شاخسار دوحه طویی کرده‌اند و
چاشنی فواکه آن از جوی عسل در فردوس اعلی
داده، مرغان بر پنجره اغصانش چون نسر دجاج
بر کنگره این کاخ زمردین از کمان گروهه آفات
فارق نشسته آهوان در مراتع سبزه‌زارش چون
جدی و حمل بر فراز این مرغزار نیلوفری از گشاد
خدنگ حوادث ایمن چریده، کس از مقاطف
اشجارش بقواصی و دوانی نرسیده روزگار از
مجانای ثمارش دست تعرض جانی بریده...»
در این جا نیز ابتدا از بیشه‌ای سخن می‌گوید
که درختان و میوه‌های آن یاد آور نعمت‌های
بهشتی است. همچنین از امنیت و آسایش و نیز
رفاه سخن گفته‌است شبیه ویژگی‌های آرمانشهر
می‌باشد. از سوی دیگر به عدم دسترسی به
آرمانشهر که روزگار از شاخه‌های بارورش دست
میوه‌چینان را باز داشته که بیانگر ویژگی «انزوا» و
نیز «ایستایی» آرمانشهر است. در داستان «شیر
و شتر پرهیزگار» در توصیف نیستان شیر آمده
«در نیستانی وطن داشت که آنجا گرگ و میش
چون نی با نیشکر آمیختی و یوز و آهو چون خار و
گل از یک چشمه آب خوردندی در حمای قصباء
او خرقة قصب از خرق ماهتاب ایمن بودی و

۱- همان: ۵۵۹-۵۶۰.

۲- همان: ۲۳۴-۲۳۵.

نتیجه گیری

تأثیر می‌پذیرد و همین اوضاع و احوال نابسامان اجتماع سبب می‌شود که طراحان دست به دامن آرمانشهر گردند. چنانکه ورجمکرد نخستین شهر آرمانی فرمان اورمзда به علت وجود عامل بیرونی در برابر زمستان ویرانگر و کشنده‌ای که در راه بود ساخته شد.

با بررسی کتاب ارزشمند مرزبان‌نامه می‌توان چنین نتیجه گرفت که: سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانشهری در کتاب مرزبان‌نامه از انسجام و یک‌پارچگی خاصی به ویژه در عرصه سیاست و فرمانروایی برخوردار است. بسیاری از مؤلفه‌های ایرانشهر را که در دوره باستان وجود داشته در مرزبان‌نامه نیز حفظ شده‌است. صفات و ویژگی‌های که شهریار ایرانی و آرمانی باید داشته باشد در لابه‌لای داستان‌ها و حکایت‌ها آمده‌است. شاه در مرزبان‌نامه تجلی و نماینده اهورا مزدا در زمین و نقطه تعادل کل هستی است و بایستی بهترین و تواناترین افراد روی زمین باشند که طبق الگوی آرمانی زرتشت باید از اخلاق نیک، گفتار نیک و کردار نیک برخوردار باشند. پادشاه در مرزبان‌نامه باید از جنبه‌ها و ویژگی‌های اهورایی برای الگوی شهریار آرمانی برخوردار باشد. جنبه‌ی الهی پادشاه به صورت فرّه تعبیر شده‌است و پادشاهی که فرهمند باشد پیوسته به عدالت که مهم‌ترین ویژگی شاهی

آرمانی است باید بکوشد و تا زمانی که دادگر و عادل باشد فرّه از وی جدا نخواهد شد و فرمانروایی وی در اوج شکوفایی به سر می‌برد و جامعه و مردم نیز از نیروهای اهریمنی به دور می‌باشند. زیرا عدالت و دادگری که از خصایص اخلاقی پادشاه است و بسیاری از خصایل پادشاه مانند اشته و راستگویی زیر مجموعه‌ی عدالت است.

پادشاه ایرانشهر باید نژاده باشد تا بتواند با داد و دهش بر مردم حکم براند. هر چند که نژادگی مورد ستایش و سبب مشروعیت بخشیدن است. اما گاهی در مرزبان‌نامه افراد می‌توانند با علو همت و به یاری بخت به پادشاهی برسند و زمام امور جامعه را در دست بگیرند. در مرزبان‌نامه دین و پادشاهی از یکدیگر جدا نیستند و معتقد است که دین و فرمانروایی مکمل یکدیگرند. خلاصه آن که در مرزبان‌نامه، شهریاران و پادشاهان همواره می‌کوشیدند که به صفات آرمانی یک شاه برسند از این رو هرگاه پادشاه را توصیف می‌کند وی را دیندار می‌خواند. خلاصه کلام فهم بسیاری از مطالب و داستان‌های مرزبان‌نامه در گرو اندیشه‌های ایرانشهری است که بدون آگاهی با اندیشه ایرانشهر نمی‌توان به مفهوم بسیاری از مطالب آن پی برد.

منابع

- آذر فرنیغ. فرخزاد، ۱۳۸۱، کتاب سوم دینکرد، انتشارات فرهنگی دهخدا، فریدون فضیلت، تهران، چاپ اول.
- احتشام، م، ۲۵۳۵، ایران در زمان هخامنشیان، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، بهران چاپ اول.
- ادی، سموئیل، ۱۳۸۱، آیین شهریار در شرق، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، فریدون بدره‌ای، تهران، چاپ دوم.
- اصیل، حجت‌الله، ۱۳۷۱، آرمانشهر در اندیشه‌ی ایرانی، نشر نی، تهران چاپ اول.
- بویس، مری، ۱۳۸۶، زرتشتیان باورها و آداب دینی آن‌ها، انتشارات ققنوس، عسکر بهرامی، تهران، چاپ هشتم.
- پور داود، ابراهیم، ۱۳۵۶، یشت‌ها، جلد دوم، به کوشش بهرام فره‌وشی، دانشگاه تهران.
- ثاقب‌فر، مرتضی، ۱۳۷۷، شاهنامه‌ی فردوسی و فلسفه‌ی تاریخ ایران، انتشارات قطره، تهران.
- طباطبایی، جواد، ۱۳۶۸، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در ایران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ دوم.
- فارابی، ابو نصر محمد، ۱۳۷۱، سیاست مدینه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ دوم.
- کرین، هانری، ۱۳۸۴، بن‌مایه‌های آیین زرتشت در اندیشه‌ی سهروردی، نشر جامی، محمود بهروزی، تهران، چاپ اول.
- کریستین سن، آرتور، ۱۳۸۴، ایران در زمان ساسانیان، نشر صدای معاصر، رشید یاسمی، تهران، چاپ چهارم.
- کزازی، میر جلال الدین، ۱۳۸۵، نامه‌باستان، ج ۱، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران، چاپ چهارم.
- مجتبابی، فتح‌الله، ۱۳۵۲، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، چاپ اول.
- مسکوییه‌ی رازی، ابوعلی، ۱۳۶۹، تجارب الامم جلد اول، انتشارات سروش، ابوالقاسم امامی، تهران.
- مینوی خرد، ۱۳۶۴، ترجمه احمد تفضلی، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم.
- نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴، انتشارات خوارزمی، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، چاپ دوم.
- نظامی عروضی، احمد ابن عمر، ۱۳۸۳، چهار مقاله، انتشارات جامی، تصحیح محمد قزوینی - تصحیح مجدد و شرح از محمد معین، تهران، چاپ پنجم.
- وراوینی، سعدالدین، ۱۳۸۳، مرزبان‌نامه، انتشارات صفی‌علیشاه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، چاپ نهم.
- ویسهوفر، یوزف، ۱۳۸۰، ایران باستان، انتشارات ققنوس، مرتضی ثاقب‌فر، تهران، چاپ چهارم.